

## اگر پیش همه شرمنده ام

### پیش دزده رو سفیدم



یکی از ثروتمندان ، میهمانی باشکوهی ترتیب داد و از همه ی اشراف و مقامات بلندپایه ی شهر دعوت کرد تا در میهمانی اش شرکت کنند.

همه ی میهمانان خوشحال به نظر می رسیدند. انواع و اقسام غذاها، میوه ها، نوشیدنی ها، شیرینی ها و خوردنی های ، برای پذیرایی از میهمانان آماده شده بود . خدمتگزاران از میهمانان پذیرایی می کردند.

یکی از خدمتگزاران بیمار و ضعیف بود و قدرت حرکت زیادی نداشت. به همین دلیل کارش این شده بود که گوشه ای بنشیند و کفش میهمانان را جفت کند.

به خاطر بیماری حال و حوصله ی خندیدن و خوش آمد گفتن هم نداشت. سرش را پایین انداخته بود و کار خودش را می کرد.

ناگهان یکی از میهمانان با صدای بلندی گفت: "ساعتم! ساعت طلای گران قیمت من نیست." میهمانان دور مردی که ساعت طلایش گم شده بود، جمع شدند و هرکس حرفی می زد: مطمئن هستید که آن را با خودتان آورده بودید؟ نکند ساعتان را توی خانه ی خودتان جا گذاشته باشید. بهتر نیست جیب لباس هایتان را یکبار دیگر بگردید؟ شاید کسی ساعت شما را دزدیده باشد. آخر اینجا کسی نیست که اهل دزدی باشد. بله، راست می گفت. کسی باور نمی کرد که حتی یکی از آن میهمانان ثروتمند و با شخصیت دزد باشد.

صاحب ساعت گفت: "بله حتماً یک نفر آن را دزدیده است. من ساعت طلایم را با خودم به اینجا آورده بودم. مطمئنم، همین نیم ساعت پیش بود که به ساعتم نگاه کردم بینم ساعت چند است."

صاحب ساعت از این که ساعت باارزش و طلای خودش را از دست داده خیلی ناراحت بود. اما میزبان از او ناراحت تر بود. او اصلاً دلش نمی خواست میهمانی باشکوهش بهم بخورد و آن همه هزینه و دردسری که تحمل کرده از بین برود.

میهمانی تقریباً بهم خورد. همه دنبال ساعت طلا می‌گشتند. اوضاع ناجور میهمانی را فریاد یک نفر ناجورتر کرد: "هر کس خواست از باغ خارج شود بگردید تا شک و تردیدها از بین برود."

این حرف، توهین بزرگی به آن میهمانان عالیقدر به حساب می‌آمد صدای اعتراض همه بلند شده بود که ناگهان یکی از میهمانان رو کرد به بقیه و با صدای بلند گفت: "ما آدم‌های با شخصیتی هستیم. مسلماً دزدی ساعت کار هیچ یک از ما نیست. اما من فکر می‌کنم دزد ساعت را پیدا کرده‌ام." همه به حرف‌های او توجه کردند. او با اطمینان خدمتگذار بیمار و ضعیف را نشان داد و گفت: "رفتار او خیلی مشکوک است. حتماً ساعت را او دزدیده است." پیش از این که صاحب میهمانی واکنشی از خود نشان بدهد، خدمتگزاران دیگر به سر آن خدمتگذار بیچاره ریختند و تمام سوراخ‌سمبه‌های لباسش را جستجو کردند.

خدمتگذار بیچاره که گناهی نداشت، با ناله گفت: "اگر پیش همه شرمنده‌ام، پیش دزد رو سفیدم. لاف‌ل یک نفر توی این جمع هست که به بی‌گناهی من اطمینان دارد. و او کسی جز دزد ساعت طلا نیست."

نگاه خدمتگذار بیچاره، هنگامی که این حرف را می‌زد، به سویی همان کسی بود که او را متهم به دزدی کرده بود. ناخودآگاه همه متوجه او شدند. میزبان به طرف او رفت و گفت: "چه ناراحت بشوی و چه نشوی باید تو را برگردم." و پیش از آن که مرد فرصت دفاع از خود را پیدا کند، به جستجوی جیب‌های او پرداخت.

خیلی زود ساعت طلا از توی جیب بغل میهمان ثروتمند پیدا شد. همه فهمیدند که بیهوده به خدمتگذار بیچاره اتهام دزدی زده‌اند. میهمان با سری افکنده میهمانی را ترک کرد.

از آن به بعد، وقتی آدم بی‌گناهی امکان دفاع از خود را نداشته باشد، می‌گوید: **"اگر پیش همه شرمنده‌ام، پیش دزد روسفیدم."**